جلسه 1522

چهارشنبه 06/10/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در روایت حفص بود که اولین دلیل از روایات بر قاعده ید بود، که سائل از امام علیه السلام سؤال کرد: إذا رأیت شیئا فی یدی رجل اشهد أنه له؟ امام فرمود نعم. که گفته شد که ظاهر این جمله این است که اگر ما مالی را در ید شخصی ببینیم می توانیم بگوئیم که این مال مال اوست، واگر قاعده ید حجت نباشد وجهی ندارد که ما بتوانیم بگوئیم این مال اوست.

آقای سیستانی ایراد گرفتند به این روایت، فرمودند این روایت مربوط به ید مؤکده است، یعنی یدی که مقرون است به برخی از تصرفات که عرفا موجب وثوق می شود که این مال، مال این شخص است.

نقل می کنند ایشان از جواهر، که در جواهر گفته است که شیخ طوسی در مبسوط فرموده است که روایات دال بر این است که می شود انسان بر اساس ید مؤکده شهادت بدهد در نزد قاضی به اینکه این مال مال زید است مثلا استنادا به ید مؤکده زید. ید مؤکده یعنی ید مقرونه به تصرفات.

خود صاحب جواهر فرموده ما روایتی پیدا نکردیم بر این مطلب، فقط روایت حفص است که او هم راجع به مطلق ید است نه ید مؤکده.

آقای سیستانی فرموده اند: این روایت حفص چون در آن تعبیر شده إذا رأیت فی یدی رجل این تثنیه کما اینکه مفسرین و لغویین گفته اند گاهی برای مبالغه می آید، ولذا محتمل هست که این یدی رجل یعنی استیلاء کامل یک شخص بر این مال بود، که همان ید مؤکده می شود.

نفرمائید که در نقل تهذیب بود که إذا رأیت شیئا فی ید رجل. آنجا که دیگر تثنیه نیست.

ایشان فرموده اند که امر دائر است که ما از این روایت قاعده ید را در مطلق ید استفاده کنیم اگر ید رجل باشد که تهذیب نقل کرده است، یا در خصوص ید مؤکده استفاده کنیم اگر نقل کافی و فقیه درست باشد که إذا رأیت شیئا فی یدی رجل، مقتضای اخذ به قدر متیقن این است که ما قاعده ید را در ید مؤکده بفهمیم، چون نقل تهذیب که ثابت نیست.

وهمینطور اینکه گفته بشود که این سائل در ادامه که سؤال کرد تعبیر کرد: اشهد أنه فی یده و لا اشهد أنه له، تعبیر به تثنیه نکرد، این را ممکن است کسی قرینه بگیرد بر اینکه تعبیر اولش که گفت إذا رأیت شیئا فی یدی رجل از باب تفنن در تعبیر بود نه از باب اینکه بخواهد ید مؤکده را بگوید، ولذا در ادامه می گوید اشهد أنه فی یده و لا اشهد أنه له.

پس اصل روایت این است که حفص گفت قال له رجل إذا رأیت شیئا فی یدی رجل اشهد أنه له؟ قال نعم، بعد در ادامه می گوید اشهد أنه فی یده و لا اشهد أنه له فلعله لغیره، شبهه این است که این تفنن در تعبیر است که خب این تفنن در تعبیر بود که این سائل یک بار گفت إذا رأیت شیئا فی یدی رجل بعد آمد گفت أشهد أنه فی یده.

ایشان در جواب گفته اند بله درست است، اگر این جمله کلام همان سائل بود، ما می پذیرفتیم که این تفنن در تعبیر است که گاهی او تعبیر می کند إذا رأیت شیئا فی یدی رجل و گاهی تعبیر می کند اشهد انه فی یده، گاهی تعبیر به تثنیه می کند و گاهی تعبیر به مفرد می کند.

اما در نقل من لایحضره الفقیه اینجور روایت را نقل می کند: قال له رجل ارأیت إذا رأیت شیئا فی یدی رجل أیجوز لی أن اشهد أنه له؟ قال نعم، قلت، در ادامه حفص می گوید من شروع کردم به سخن گفتن، قلت فلعله لغیره، یعنی آن سائل سؤالش را کرد و جواب را گرفت، حفص که احکام قضاء را می خواست یاد بیگرد و بعدا هم در بغداد قاضی شد او فرصت را مناسب دید برای طرح شبهه، می گوید قلت فلعله لغیره؟ قال من این جاز لک أن تشتریه و یصیر ملکا لک ثم تقول بعد الملک هو لی وتحلف علیه و لایجوز لک أن تنسبه الی من صار ملکه الیک من قبله؟ یعنی ممکن است که سؤال آن سائل همان جمله اول بود و جواب را گرفت، واین تعبیر که اشهد أنه فی یده و لا اشهد أنه له اصلا مربوط به آن سائل نباشد.

ولذا همین احتمال را که ما می دهیم کافی است که ما دیگر نتوانیم احراز کنیم که این روایت در رابطه با قاعده ید است در مطلق ید. قدر متیقن مورد روایت می شود ید مؤکده.

**اقول:** این فرمایش ایشان به نظر ما ناتمام است:

**اولا:** اینکه ما از إذا رأیت شیئا فی یدی رجل ید مؤکده بفهمیم، این اصلا مطابق با ذوق عرفی نیست.

اینکه بگویند مالی را در ید شخصی دیدیم رأینا شیئا فی ید رجل یا بگویند رأینا شیئا فی یدی رجل، به وجدان عرفی ما هیچ فرقی نمی فهمیم. بله در برخی از موارد ممکن است تثنیه برای مبالغه باشد، گاهی که تعبیر می کنند دو دستی به آن چسبیده ظهور در تأکید دارد، ولی همه جا این ظهور عرفی را ندارد، اینکه تعبیر قرآن هم این است که بل یداه مبسوطتان این ظهور ندارد در مبالغه و تأکید. حالا مفسرین فرموده اند ولی ما احساس وجدان نمی کنیم این مطلب را. خب در این روایت هم طبیعی است که بگویند رأیت شیئا فی یدی رجل، هیچ عرف احساس ید مؤکده نمی کند.

وانگهی یدی رجل یعنی استیلائش کامل است محکم آن را در اختیار گرفته است، مثل این می ماند که مصر است که این مال من است. اما اینکه مقرون باشد به تصرفات که موجب وثوق می شود عرفا که این ملک اوست، این در یدی رجل حتی اگر مبالغه هم باشد گنجانده نشده است، که آنقدر این ید مقرون به تصرفات است که موجب وثوق می شود برای نوع در اینکه این مال مال این شخص است.

سؤال وجواب: اصرار که ید را مؤکد نمی کند. ایشان تعبیرشان این است که مقترن باشد ید به تصرفات که موجب بشود عرف اصلا بگوید ملکیت یعنی همین. مثال می زد می گفت یک مالی است مدتها در نزد یک شخصی هست که اصلا به عرف بگوئی آقا شاید مال او نباشد می خندد، یا زنی مدتها نزد یک مردی هست و از او بچه دار هم شده بگوئی شاید زن او نباشد، می گویند آقا زن بودن یعنی همین، این را ایشان می گفت ید مؤکده. والا در تنازع همیشه ید همین است دیگر، در تنازع شخص می آید می گوید این مال من است واصرار می کند مال من است، اینکه ید مؤکده نمی شود. و عرض کردم نیاز به این مطلب هم نیست هیچ ظهور لغوی این فی یدی رجل در ید مؤکده ندارد.

**ثانیا:** اما اینکه ایشان فرمود که: این تعبیر که بعد دارد: قال الرجل اشهد أنه فی یده و لا اشهد أنه له که مفرد بکار برد، این معلوم نیست، چون در نقل فقیه دارد که قلت.

جواب این است که جناب آقای سیستانی! خب آن قلت که در او ندارد اشهد أنه فی یده، آن قلت مطلب دیگری بود. نقل فقیه تنافی ندارد با نقل کافی، نقل فقیه اصلا ندارد که من گفتم اشهد انه فی یده، نقل فقیه این است که قلت فلعله لغیره. اما در نقل کافی اینجور آمده بود که بعد از اینکه امام فرمود که می توانی بگوئی که این مال اوست، قال الرجل اشهد أنه فی یده و لا اشهد أنه له فلعله لغیره. خب فوقش این فلعله لغیره را حفص هم گفته باشد، چون طبق نقل فقیه تعبیر این است که: قال له رجل إذا رأیت شیئا فی یدی رجل أیجوز لی أن أشهد أنه له؟ فقال نعم، قلت فلعله لغیره. مهم آن جمله اول است که فقال له الرجل أشهد أنه فی یده و لا أشهد أنه له، خب خود این قرینه است که آن جمله أشهد أنه فی یده و لا أشهد أنه له را رجل گفته است. واین به قول خود ایشان نشانه این است که فرقی نمی کرد برایش که یده بگوید یا یدیه بگوید.

**ثالثا:** بعد هم که ایشان فرمود: قدر متیقن حجیت قاعده ید است در ید مؤکده.

جوابش این است که اگر بنا باشد که یدیه بشود ید مؤکده، با نقل تهذیب تعارض می کند، چرا؟ برای اینکه شما با این فی یدی می خواهید جواز شهادت را اثبات کنید، می خواهید بگوئید این روایت مفادش جواز شهادت است. در حالی که پذیرفتید که اگر ید مؤکده نباشد شهادت جائز نیست چون شهادت از شهود می آید که پیامبر فرمود لمثل هذا فاشهد أو دع، یا مثل خورشید چیزی را ببین وشهادت بده و الا شهادت نده، خب با قاعده ید که نمی شود شهادت داد.

پس قدر متیقن نداریم، به لحاظ اینکه اگر نقل تهذیب درست باشد که إذا رأیت شیئا فی ید رجل ما باید حدیث را توجیه کنیم، چون شهادت به استناد قاعده ید در دادگاه جائز نیست، هیچ کس قائل به جواز آن نشده است، آن کسی که قائل به جواز شده در ید مؤکده قائل به جواز شده است از قدماء اصحاب مثل شیخ در مبسوط.

مگر اینکه بفرمائید ما به لحاظ جواز شهادت متیقن گیری نمی کنیم، بلکه به لحاظ اینکه قاعده ید و حکم به ملکیت ظاهریه قدر متیقنش می شود ید مؤکده، خب حرفی نیست.

ولکن المهم که اصل این اشکال ما به آقای سیستانی این است که هیچ ظهوری این روایت در ید مؤکده ندارد.

**رابعا:** و اینکه ایشان فرمودند که لولاه لما قام للمسلمین سوق یعنی اگر من نتوانم نزد قاضی بگویم این مال، مال من است، شهادت و حلف که خود من سوگند بخورم و دیگران هم شهادت بدهند که این مال، مال من است، خب اگر نتوانم سوگند بخورم یا شهادت بدهند نظام اقتصادی مختل می شود، چرا؟ ایشان فرمود: چون مردم دیگر انگیزه تجارت را از دست می دهند، چون می گوید من تجارت بکنم بروم یک خانه ای هم بخرم یک ماشینی هم بخرم بعد یک کسی بیاید از من بگیرد و من هم نتوانم در دادگاه بگویم این مال من است، و قاضی دیگر رسیدگی نمی کند به حرف من بنابراینکه دعوا باید جزمی باشد، و هیچ کس هم دیگر از من حمایت نمی کند، چون وقتی خود من جزما نمی گویم من مالک هستم و نمی شود بخاطر ید مؤکده من کسی بگوید تو مالکی قطعا، دیگر نظام اقتصادی و نظام معاش مردم مختل می شود.

این به نظر ما درست نیست. ما دیروز هم عرض کردیم اگر حکم به ملکیت ظاهریه نشود سوق المسلمین مختل می شود، یعنی دیگر نمی شود از کسی چیزی خرید، چون شاید مال او نیست، چطور من بروم خرید کنم. اما اینکه ایشان فرمود که مشکل این است که اگر یک روزی مالی را که در ید من است یک کسی بگیرد من دیگر در دادگاه نمی توان دعوای جزمیه کنم اگر نتوانم شهادت بدهم به واقع. خب شهادت می دهم به ملکیت ظاهریه، می گویم این مال من است ولو طبق موازین ظاهری. آیا حتما باید بیایم بگویم که این واقعا مال من است؟ نخیر، این طبق حکم ظاهری مال من است. همین کافی است.

و اختلاف من با آن شخص در چیست؟ اختلاف من با آن شخص در این است که می گویم او از من این را غصب کرد، این مال من است او از من به زور گرفته است، لازم نیست بگویم این مال من است واقعا. اگر من شک دارم که این مال من است یا مال من نیست، بخاطر این نیست که این آقا این مال را از من به زور گرفته. این را که می دانم که او این مال را که در ید من بود به زور از من گرفته است. من شک در ملکیت واقعیه دارم بخاطر اینکه سابقه این مال را نمی دانم چه جوری به دست من رسیده با قاعده ید درست کردم. اما این خصم که دارد این مال را از من می گیرد که کاری به این حرفها ندارد، چه جور من نمی توانم در دادگاه بروم بگویم که این مال من است در مقابل این خصم؟ چه جور شاهد نمی تواند شهادت بدهد که این مال این آقاست نه برای این خصم؟

در تنازع بین من و بین این خصم که روشن است وقتی سوگند خورده می شود شهادت داده می شود که مال این آقاست نه مال این خصم، یعنی طبق موازین ظاهری که از گذشتگان که ملک آنها بود به این آقا منتقل شده مال این آقاست، ولی قطعا مال این آقای خصم نیست، چون این آقا مسلّم این مال را از کسی نخریده است، ما دیدیم که این شخص ذوالید این مال به ارث رسید به او و یا از بایع سابق خرید، و این آقای خصم تازه آمده زور می گوید که می گوید مال من است، خب چطور نمی شود حمایت قانونی کرد از این ذوالید؟ حتما ما باید بتوانیم ملکیت واقعیه او را شهادت بدهیم تا بتوانیم از او حمایت کنیم؟

سؤال وجواب: او که می گوید مال من بود نه مال آن بایع که به تو فروخت این مدعی است، در هر دادگاهی او مدعی حساب می شود. خود آقای سیستانی فرمود برخلاف ید ادعا کردن مدعی می کند شخص را، ملزم به اثبات می کند برفرض ید حجت نباشد. کسی که می گوید این کالا را که تو از زید خریدی این کالا مال من بود او در هر دادگاهی ملزم به اثبات است و مدعی است، ولو نشود شهادت بدهند که ملک واقعی من است، اما مسلّم این آقا مدعی است، در هر عرفی او را مدعی می دانند.

ولذا به نظر ما اشکال آقای سیستانی هم به دلالت این روایت بر قاعده ید تمام نیست.

اشکال سوم به دلالت روایت حفص بر قاعده ید

اشکال سومی که ما می کنیم بر این روایت این است که اطلاق این روایت نسبت به موارد مشکوک ممکن است منعقد نشود. چرا؟

برای اینکه ما یک قدر متیقن از قاعده ید داریم ویک موارد مشکوک.

مثلا ید سارق اماره ملکیت هست یا نیست؟ شک داریم. آیا از این روایت که إذا رأیت شیئا فی یدی رجل أشهد أنه له قال نعم، می شود از این استفاده کرد که این رجل شامل سارق هم می شود؟ یا کسی که شغلش حرام است مثلا جزء عمال الظلمه است شامل او هم می شود یا نمی شود؟ انصاف این است که اطلاقش مشکل است. علاوه بر اینکه مورد موردی است که ارتکاز سائل این بود که می شود از او خرید. اما قطعا ارتکاز نیست در مورد سارق که می شود مال او را خرید. آقا شغلش دزدی است، کدام عقلاء می پذیرند که شخصی که معروف است که طلا می دزدد، بعد طلا فروش طلایی را که او می آورد بخرد بگوید من چه می دانم، قاعده ید جاری کردم. آقا این دزد است. کسی که سارق است این ارتکاز نیست بر اجراء قاعده ید در مورد او. و این ظاهر این است که می خواست موردی را بگوید که امام وقتی به او فرمود أ فیحل الشراء منه، او بلافاصله گفت نعم، همچنین ارتکازی داشت.

ولذا اطلاق این روایت مشکل است و این بحثی است که بعدا انشاء الله باید دنبال کنیم. در دو مورد ما مشکل داریم:

**مورد اول:** موردی است که ذوالید اعتراف می کند که این مال مال خصم بود، این خانه مال زید بود و من از زید خریدم، زید می گوید من به او نفروختم. مشهور می گویند در اینجا قاعده ید ساقط می شود با اعتراف ذو الید به سبق ملک خصم. البته سبق ملک خصم نه سبق مک غیر که من اعتراف می کنم که این خانه ملک دیگری بود و به منتقل شد ولی آن مالک سابقی که خصم نیست، خصم من شخص دیگری است. نه، در صورتی که مالک سابق یا وارث او یا وصی او بخواهد خصم من باشد آیا اینجا با اعتراف من به سبق ملکیت آن خصم این قاعده ید در مورد من ساقط می شود؟ چه در دادگاه و چه در غیر دادگاه هر دو محل بحث است. در دادگاه دیگر قاضی نتواند بر اساس قاعده ید مرا منکر تلقی کند و آن خصم را مدعی، بگوید نخیر دیگر قاعده ید در مورد شما از اعتبار افتاد. شما قبول کردی که این خانه ملک خصم بود ادعای انتقال این خانه را از او می کنی، دیگر قاعده ید در مورد او جاری نیست، باید شما اثبات کنی انتقال این خانه را به شما.

و هم در غیر دادگاه، حالا وقتی فهمیدند شما نزاع دارید با شخصی، او می گوید من این خانه را به تو عاریه دادم دلم برایت سوخت، تو می گویی نه به من فروختی پولش را هم گرفتی، حالا مریدهای شما هم همان موقع رسیدند سرشان را تکان می دهند می گویند عجب حاج آقایی، آیا جائز است که آنجا بمانند با بلافاصله باید بگوید این خانه دیگر شبهه ناک شد ما رفتیم. خب اینها بحث دارد که اطلاق دارد قاعده ید؟ ارتکاز عقلاء اینجا چه می گوید آیا اطلاق دارد این روایت؟ این بحث مهمی است.

مورد دوم: این است که حالت سابق این ید معلوم باشد. آقا قبلا ید من بر این مال ید امانی بود، حالا من ادعا می کنم یدم ید مالکی شد، یا ادعا نمی کنم افراد خودشان می خواهند قاعده ید جاری کنند. آیا قاعده ید جاری می شود؟ اینهایی که شک می کنیم بعد از گذشت سال خمس مالشان را دادند یا ندادند، خب مشکل همینجا پیش می آید، خب ید اینها بر این مال قبلا ید امانی بود، تا یک سال این شخص یدش بر خمس ید امانی بود؛ این ربح از روز اول متعلق خمس می شود بشرط متأخر عدم صرف در مؤونه، خب این شخص که ید داشت بر یک پنجم این مال یدش ید امانی بود، آیا بعد از گذشت سال یدش ید مالکی شد با پرداخت خمس آن از مال آخر، یا نه؟ آقای خوئی فرموده در این مورد هم مثل مورد قبلی قاعده ید جاری نیست.

جاب این است که ما در این مثال احتمال نمی دهیم که آن حالت سابقه باقی باشد، چون حالت سابقه ید امانی بود، الان دیگر قطعا ید امانی نیست، بلکه یا ید عدوانی است بعد از گذشت سال یا ید مالکی، ولی آقای خوئی فرموده اند چون شما می دانید این آقا که قبلا ید بر این ما داشت ید مالکی نبود، دیگر قاعده ید اثبات مالک بودن این شخص را نمی کند. تا چه برسد به اینکه احراز کنید که قبلا یدش ید عدوانی بود والان هم احتمال بدهید یدش ید عدوانی است، یا قبلا یدش ید امانی بود والان احتمال بدهید او هنوز هم یدش ید امانی است.

مثال بزنم: شخصی بود بعد از گذشت سال خمسی هم خمس مالش را نداد، یعنی یدش شد ید عدوانی، بعد از سالهای متمادی فوت کرده، ورثه اش می گویند ما چه کنیم، نمی دانیم این پدر ما خمس مالش را داد یا نداد. آقای خوئی فرموده مبادا قاعده ید جاری کنید، چون حالت سابقه ید این شخص معلوم است، یعنی ید یک زمان ید عدوانی بود و احتمال می دهیم تا آخر ید عدوانی ماند، یا یک یدی ید امانی بود و احتمال می دهیم تا آخر ید امانی ماند. اینجا که واضح است برای ایشان وبرای خیلی ها که قاعده ید ثابت نمی کند که بالفعل این آقا مالک است. اینها که روشن است.

آن مثالی هم که زدیم آن هم ظاهرش این است که می گویند قاعده ید جاری نیست، که ید سابقش ید امانی بود ولی الان دیگر قطعا یدش ید امانی نیست، یا ید عدوانی است یا ید مالکی، آنجا هم ظاهر کلامشان این است که می گویند قطعا این ید قبلا بود و ید مالکی نبود، دیگر ما اطلاق نداریم در ادله که ثابت کند که الان ید این آقا ید مالکی است. آقای خوئی می فرمایند ارتکاز عقلاء که نیست بر اجراء قاعده ید در این مورد. نگوئید روایت حفص، روایت حفص هم اطلاق ندارد، چرا؟ برای اینکه لولاه لما قام للمسلمین سوق اگر قاعده ید در این موارد جاری نشود سوق المسلمین که مختل نمی شود. حالا قاعده ید در این دو فرض یا در مورد آن سارق جاری نشود سوق المسلمین مختل می شود؟ ابدا، ایشان اینجور فرموده اند.

ولکن به نظر ما این ذیل برای این بود که مبادا در جریان قاعده ید تشکیک کلی بکنیم، والا التزام به تفصیل که روشن است که مخل به نظام نیست. نمی شود این ذیل را مقید اطلاق بگیریم، این ذیل تنبیه بر این است که اگر قاعده ید را قبول نکنید بالمرة، سوق المسلمین مختل می شود. اما این جمله مانع از اطلاق جمله اول روایت حفص نیست که اشهد أنه له قال نعم. آن چیزی که مانع از اطلاق اوست این است که امام اعتراف گرفت از سائل که أ فیحل الشراء منه قال نعم. پس مورد موردی است که ارتکاز سائل این بود که یحل الشراء منه، و در این مثالها شبهه این است که ارتکاز سائل بر جواز شراء از این شخص نیست. چون وقتی یدش قبلا ید عدوانی بود احتمال می دهیم توبه کرده رفته پول داده مالک را راضی کرده خریده، کی عقلاء قاعده ید جاری می کنند؟

ولذا این اشکال عدم اطلاق در این روایت وجود دارد.

ولکن ما پرونده این بحث را جمع نمی کنیم چون در تنبیهات به این بحث نیاز داریم.

هذا کله بالنسبة الی روایة حفص.

سیأتی الکلام فی الروایة الثانیة و هی روایة المرتبطة بمسئلة فدک یوم السبت انشاء الله.